

نامه‌ای به یک دوست ژاپنی^۱

ژاک دریدا

فرزان سجودی

۱۰ ژوئیه ۱۹۸۳

پروفسور ایزوتسوی عزیز

در آخرین ملاقات‌مان قول دادم نکاتی مقدماتی و بنیادی دربارهٔ واژه «واسازی» برایتان بنویسم. بحثی مقدماتی داشتیم دربارهٔ چگونگی ترجمهٔ این واژه به زبان ژاپنی، و دست‌کم کوشیدیم تا در صورت/مکان از دادن بار منفی به دلالت‌ها یا معانی ضمنی آن اجتناب کنیم. پس سؤال پیش روی ما این است که «واسازی» چه نیست یا چه نباید باشد. من زیرِ واژه‌های «امکان» و «نباید» را خط می‌کشم، زیرا اگر مشکلات ترجمه را بتوان پیش‌بینی کرد (و مسئلهٔ «واسازی» نیز یکسره به مسئلهٔ ترجمه و مسئلهٔ زبان مفاهیم، زبان پیکرهٔ مفهومی آنچه به‌اصطلاح متافیزیک «غربی» خوانده شده است مرتبط است)، نباید با این باور ساده‌لوحانه شروع کنیم که واژه «واسازی» در زبان فرانسه با معنایی شفاف، فاقد ابهام و تک بعدی متناظر است. در زبان «من» نیز از پیش مسئلهٔ ترجمه بین آنچه اینجا و آنجا می‌توان برای این واژه متصور شد، و خود کاربرد، و اندوخته‌های واژه وجود دارد و پیشاپیش واضح است که حتی در زبان فرانسه، در بافت‌های متفاوت همه چیز دگرگون می‌شود. در آلمانی، انگلیسی و به‌خصوص در بافت‌های آمریکایی هم همین‌طور است و هر واژه از پیش با مفاهیم ضمنی، تأملات و ارزش‌های احساسی یا عاطفی بسیار متفاوت همراه شده است. تحلیل آنها جالب خواهد بود و خود متضمن یک حوزهٔ مطالعاتی.

^۱ برای ارجاع به این ترجمه به شکل زیر عمل کنید:

دریدا، ژاک. (۱۹۸۳ [۱۳۸۰])، "نامه‌ای به یک دوست ژاپنی" (برگردان فرزان سجودی)، *زیباشناخت شماره ۵*، صص ۱۹۵-۲۰۰.

زمانی که این واژه را انتخاب کردم، یا به عبارتی وقتی این واژه خود را به من تحمیل کرد- گمان می‌کنم در کتاب «در باب گرماتولوژی» بود- چندان گمان نمی‌کردم که این واژه چنین نقش محوری در گفتمانی بازی کند که در آن زمان برای من بسیار جالب بود. من در عین حال می‌خواستم واژه هایدگری Destruction یا Abban را ترجمه کنم و با مقاصد خودم وفق دهم. هر یک در این بافت به عملیاتی دلالت می‌کرد که به ساختار یا معماری سنتی مفاهیم بنیادی هستی‌شناسی یا متافیزیک غربی مربوط می‌شد. اما در فرانسه «تخریب» آشکارا نوعی الزام یا تقلیل منفی را به ذهن می‌آورد که بیشتر نزدیک به «نفی» نیچه‌ای است تا تعبیر هایدگری یا آن خوانشی که مورد نظر من بود. پس این کلمه را کنار گذاشتم. یادم می‌آید که نگاه کردم ببینم واژه «واسازی» [deconstruction] (که به نظرم می‌رسد کاملاً خودانگیخته به ذهنم رسید) فرانسوی صحیح و درستی هست یا نه. این واژه را در لیتری^۲ دیدم که معنای دستوری، زبانی یا بلاغی به نوعی معنای مکانیکی محدود است. این تداعی بسیار خوب و مساعد بود و خوشبختانه با آنچه مورد نظر من بود سازگاری داشت و برخی مدخل‌هایی را که در لیتری آمده است نقل می‌کنم.

واسازی deconstruction: عمل واسازی. اصطلاح دستوری. برهم‌زدن ساختار واژه‌های یک جمله ...

decontruire: ۱. بازکردن و پیاده کردن قطعات یک کل. بازکردن و پیاده کردن یک دستگاه برای حمل آن از محلی به محلی دیگر. ۲. اصطلاح دستوری ... واسازی نظم، و آن را به نثر تبدیل کردن به طریق از کارانداختن وزن ...

se decontruire (واسازی خود) ... از دست‌دادن ساختار. «دانش مدرن نشان داده است که در منطق‌های از شرق بی‌زمان، زبانی که به کامل‌ترین حالت خود برسد از درون خود و براساس قانون واحد دگرگونی، که برای ذهن انسان قانونی طبیعی است، ساختارهایش واساخته می‌شود و دگرگون می‌گردد.» (ویلیمین، مقدمه‌ای بر فرهنگ دانشگاهی). طبیعتاً لازم است که همه اینها را به ژاپنی ترجمه کنیم اما با این کار فقط مسئله را به تعویق می‌اندازیم. بدیهی است که اگر همه معنایی که لیتری برشمرده است به‌خاطر نزدیکی‌شان با آنچه «مورد نظر من بوده است» به نظرم جالب آمدند و توجه مرا جلب کردند، به بیانی به‌اصطلاح استعاری، این معانی فقط با الگوها یا منشأهای معنی سروکار داشتند و نه کلیت آنچه واسازی در غایت بلندپروازی در سر می‌پروراند. این محدود به الگوی زبان‌شناختی- دستوری- نیست، چه رسد به الگوی مکانیکی. در خود این

^۲ Littre، ماکسیمیلیان پاول امیل لیتری، ۱۸۸۱-۱۸۰۱، فیلسوف و فرهنگ‌نویس فرانسوی که فرهنگ زبان فرانسه را تدوین کرد- م.

الگوها باید تردید و اسازانه کرد. پس واقعیتی است که این «الگوها» در پس برخی بدفهمی‌های مربوط به مفهوم واژه «واسازی» عمل کرده‌اند، زیرا همیشه و سوسه فروکاستن آن به این الگوها وجود داشته است.

به این نکته نیز باید اشاره کنم که در فرانسه از این واژه به ندرت استفاده می‌شد و تقریباً ناشناخته بود. باید واژه به طریقی بازسازی می‌شد و ارزش کاربردی آن از طریق گفتمانی که برمبنای «در باب گراماتولوژی» شکل می‌گرفت، تعیین می‌شد. و اکنون دقیقاً می‌کوشم همین ارزش را تدقیق کنم، نه معنایی اولیه یا ریشه‌شناختی جداشده یا بیرون از راهبرد بافتی.

چند کلمه‌ای هم درباره موضوع «بافت» بنویسم. در آن زمان ساخت‌گرایی غالب بود. به‌نظر می‌رسید «واسازی» در همان جهت حرکت می‌کند زیرا این واژه دلالت بر توجه خاصی به ساختارها می‌کرد (که خود صرفاً نه از نوع ایده بودند، نه شکل، نه ترکیب و نه نظام). واسازی نیز حرکتی ساخت‌گرایانه بود و یا در هر حال حرکتی که نیاز به خصوصی به مسئله ساخت‌گرایی را در خود داشت. اما در همان حال، حرکتی پاد ساخت‌گرایانه بود، و آینده آن تا حدی به همین ابهام بستگی دارد. ساختارها باید باز می‌شدند، واپاشیده می‌شدند، رسوب‌زدایی می‌شدند (همه انواع ساختارها، زبانی، «کلام‌محور»، «آوامحور»- ساخت‌گرایی در آن زمان به‌خصوص تحت سلطه الگوهای زبان‌شناختی و به‌اصطلاح زبان‌شناسی ساخت‌گرای سوسوری بود- اجتماعی- نهادی. سیاسی، فرهنگی و از همه مهم‌تر فلسفی).

به همین دلیل است که به‌خصوص در ایالات متحده مضمون واسازی را با «پساساخت‌گرایی» همراه کردند (واژه‌ای که تا هنگام «بازگشتش» از ایالات متحده در فرانسه ناشناخته بود). اما این بازکردن، واپاشاندن و رسوب‌گیری از ساختارها، که به مفهوم به‌خصوصی بسیار تاریخی‌تر از جنبش ساخت‌گرایی است، که واسازی در آن تردید کرده است، عملیاتی منفی (سلبی) نبود. به‌جای ویران کردن لازم بود درک کنیم که چطور یک «کل» شکل گرفته است و بعد آن را برای این هدف بازسازی کنیم. هر چند، تأثیر نفی‌کننده واژه که ناشی از ساخت دستوری آن است (پیشوند de-) قوی‌تر از آن است که بتوان تجلی منفی و سالبه واژه را به آسانی از بین برد، اگرچه ساخت دستوری واژه می‌تواند نشانگر نوعی بازیافت تبارشناختی باشد تا نفی و تخریب. به همین دلیل است که این واژه، دست‌کم در خود، هیچ‌گاه برای من رضایت‌بخش نبوده است (...)، و باید همیشه با یک گفتمان کلی احاطه شده باشد. مشکل بتوان پس از آن بر آن تأثیر گذاشت زیرا، در کار واسازی، من مجبور بوده‌ام- همان‌طور که اینجا مجبورم- شاخص‌های احتیاطی را تکثیر کنم و همه مفاهیم فلسفی سنتی را کنار بگذارم و در همان حال ضرورت بازگشت به آنها را، دست‌کم تحت عمل پاک‌کردن، دوباره تأیید کنم. از این رو، این

رویگرد بسیار شتابزده نوعی تئولوژی منفی خوانده شده است (و این نه درست است نه غلط، اما در اینجا وارد این بحث نمی‌شوم).

به همین ترتیب، و با وجود ظواهر امر، واسازی نه تحلیل است و نه نقد و در ترجمه‌اش باید این نکات منظور شود. واسازی تحلیل نیست به‌خصوص به دلیل آنکه پیاده‌کردن (بازکردن و اوراق کردن) یک ساختار، بازگشت به سوی یک عنصر ساده، به سوی یک منشأ کمینه و حل‌ناشدنی نیست. این ارزش‌ها، مانند ارزش‌های تحلیل، خود مفاهیم کمینه فلسفی^۳ هستند و در معرض واسازی. واسازی به مفهوم عام یا به مفهوم کانتی کلمه، نقد هم نیست. مورد *krinein* یا *krisis* (تصمیم، انتخاب، قضاوت، تشخیص) خود، مثل کل دستگاه نقد برون‌گر، یکی از «درون‌مایه‌ها» یا «موضوعات» واسازی است.

درباره روش نیز همین را می‌گوییم. واسازی یک روش نیست و امکان ندارد که به یک روش بدل شود. به‌خصوص اگر بر دلالت‌های فنی و نظام‌نامه‌ای واژه تأکید شود. حقیقتی است که در برخی محافل دانشگاهی یا فرهنگی (به‌خصوص در ایالات متحده)، «استعاره» فنی و روش‌شناختی که به‌نظر می‌رسد الزاماً به واژه واسازی پیوست شده است، اغواکننده بوده است و باعث گمراهی شده است و بحث‌هایی که در این محافل مطرح است از همین جا منشأ می‌گیرد: آیا واسازی ممکن است به روشی برای خواندن و برای تفسیر تبدیل شود؟ آیا نهادهای دانشگاهی می‌توانند واسازی را بومی کنند و با شرایط تطبیق دهند؟

کافی نیست بگوییم که واسازی را نمی‌توان به ابزار روش‌شناختی یا مجموعه‌ای از قوانین و رویه‌های جایگزین کاهش داد. و همچنین کفایت نمی‌کند که ادعا کنیم هر «رویداد» واسازی منحصر به فرد باقی می‌ماند، یا در هر حال تا جای ممکن به چیزی شبیه به یک سبک یا امضا، نزدیک باقی می‌ماند. همچنین این نکته نیز باید روشن شود که واسازی حتی یک کنش یا عملیات نیست. نه فقط به خاطر آنکه چیزی «بردارانه» یا «منفعلا نه» در آن هست (آن‌طور که بلانشو می‌گوید، منفعلا نه‌تر از انفعال، از انفعالی که در تقابل با فعالیت قرار دارد)؛ نه فقط به خاطر آنکه به فرد یا سوژه جمعی که این ابتکار را در پیش می‌گیرد و آن را بر ابژه‌ای، متنی، مضمونی، و ... به کار می‌بندد، باز نمی‌گردد.

واسازی روی می‌دهد، رویدادی است که منتظر تفکر، آگاهی یا سازمان سوژه، یا حتی مدرنیته نمی‌ماند. ساختار خود را وا می‌سازد. می‌توان ساختار آن را و ساخت. این «آن» در اینجا چیزی غیرشخصی نیست که در تقابل با سوژکتیویته خودشناسی قرار داشته باشد. درون واسازی است. (لیتری نوشته است، «ساختار خود را

^۳ *philosopheme* که احتمالاً به قیاس با واج و تک‌واژ ساخته شده است. - م.

شکستن ... ساختار خود را از دست دادن» و این se در "se deconstruire" که انعکاس یک خود یا انعکاس آگاهی نیست، کل این معما را همراه خود دارد. دوست عزیز، می‌دانم که در کوشش برای شفاف کردن یک واژه به‌منظور کمک به ترجمه آن، فقط دارم مشکلات را دو چندان می‌کنم: «کار ناممکن مترجم» (بنیامین). این هم یکی از معانی «واسازی» است.

اگر واسازی همه جا رخ بدهد، آنجایی رخ می‌دهد که چیزی وجود داشته باشد (و بنابراین محدود به معنا یا به متن به معنای جامع و کتابی کلمه نیست)، ما هنوز باید به آنچه در جهان ما، در مدرنیته رخ می‌دهد بیندیشیم، در زمانی که واسازی با این واژه، مضمون‌های ممتازش، راهبرد پویایش و ... به یک درون‌مایه اصلی تبدیل شود. به آنچه در جهان ما، در مدرنیته رخ می‌دهد، بیندیشیم. من هیچ پاسخ ساده و صورت‌بندی‌پذیر به این پرسش ندارم. همه مقالات من تلاش‌هایی هستند برای پاسخ به این سؤال هولناک. این مقالات نشانه‌های فروتنانه آن هستند، تفسیرهایی کامل و به‌همان اندازه گذرا و غیرقطعی. من حتی جرأت نمی‌کنم به شیوه‌ای هایدگری بگویم که ما در «دوره‌ای» زندگی می‌کنیم که در درون واسازی، هستی‌ای در حال فروشکستن، خود را در یک دوره و در عین حال در «دوره‌های» دیگر متجلی می‌کند یا پنهان می‌کند. این اندیشه «دوره‌ها» و به‌خصوص جمع‌آمدن تقدیر هستی و وحدت مقصد آن یا پراکندگی‌اش هرگز خیلی متقاعدکننده نیست.

برای آنکه خیلی طرحواره‌ای پیش برویم، می‌خواهم بگویم که مشکل تعریف و بنابراین ترجمه واژه «واسازی» منشأ در این واقعیت دارد که همه گزاره‌ها، همه مفاهیم روشن‌گر، همه معناهای قاموسی (واژگانی) و حتی ساختارهای نحوی، که در لحظه‌ای به‌نظر می‌رسد به این تعریف یا آن ترجمه تن می‌دهند نیز مستقیم یا غیرمستقیم واساخته می‌شوند و یا قابلیت قرار گرفتن در معرض واسازی را دارند. و این مسئله درباره واژه واسازی نیز مثل هر واژه دیگری مصداق دارد. «در باب گراماتولوژی» در وحدت «واژه» و همه امتیازهایی که به‌خصوص در شکل اسمی آن داده شده بود، تردید کرد. بنابراین فقط گفتمان یا بهتر بگویم نوشتار است که می‌تواند جبران ناکارآمدی واژه را در برابری با «اندیشه» بکند. همه جملاتی از نوع «واسازی X است» یا «واسازی X نیست» پیشاپیش قافیه را باخته‌اند، یعنی دست‌کم باید گفت که کاذبند. همان‌طور که می‌دانید یکی از نکات اصلی در آنچه در متن‌های من «واسازی» نامیده شده است دقیقاً محدود کردن هستی‌شناسی است و از همه مهم‌تر جمله خبری حال سوم شخص مثل: الف، ب است.

واژه «واسازی»، مثل هر کلمه دیگر، ارزش خود را فقط از حکشدن بر زنجیره‌ای از جایگزین‌های ممکن، در آنچه ممکن است سردستی «بافت» نامیده می‌شود، به‌دست می‌آورد. از دید من، و در آنچه کوشش کرده‌ام و هنوز کوشش می‌کنم بنویسم، این واژه فقط در بافت بخصوصی جالب است یعنی آنجا که جایگزین واژه‌های زیر

شود و به واسطه آنها تعیین بیابد، واژه‌هایی چون *écriture*، رد، «تمایز و تعویق»، «افزوده»، «کره نباتی»، "entame"، "parergon"، "pharmakon" و غیره. به موجب تعریف، این فهرست را پایانی نیست و من فقط نام‌هایی را ذکر کردم که کافی نیست و صرفاً به دلیل رعایت ایجاز آمده است و در حقیقت باید جملات و پیوندهای متقابل جملاتی را که به نوبه خود تعیین‌کننده این اسم‌ها در متن‌های من هستند نیز نقل می‌کردم.

واسازی چه نیست؟ البته همه چیز! واسازی چه هست؟ البته هیچ چیز! بنا به همه این دلایل فکر نمی‌کنم که این واژه، واژه خوبی باشد. بی‌تردید خیلی عالی نیست. قطعاً در موقعیت‌های کاملاً معین به کار گرفته شده است. برای آنکه ببینیم در زنجیره‌ای از جایگزین‌های ممکن چه چیزی بر آن تحمیل شده است، با وجود ناکاملی جوهر آن، این «موقعیت کاملاً معین» را باید تحلیل کرد و ساختارهایش را واساخت. کار مشکلی است و بنا ندارم اینجا به آن پردازم. و کلام نهایی برای پایان دادن به این نامه که البته بسیار طولانی شده است، من اعتقاد ندارم که ترجمه در ارتباط با زبان یا متن منشاء رویدادی ثانویه و اشتقاق یافته است. و از آنجا که «واسازی» یک واژه است و من داشتم می‌گفتم که می‌توان در زنجیره‌ای از جایگزین‌ها آن را با واژه‌های دیگر جایگزین کرد، پس این کار را می‌شود از زبانی به زبان دیگر نیز انجام داد. این شانس، قبل از همه شانس «واسازی»، در حقیقت آن است که واژه‌ای دیگر (همین واژه و واژه‌ای دیگر) را بتوان در زبان ژاپنی پیدا کرد که همین چیز را بگوید (همین چیز و چیزی دیگر)، سخن گفتن از واسازی، هدایت کردن به جایی دیگر، به نوشتار شدن و به خط درآمدن آن، در واژه‌ای که زیباتر هم باشد. وقتی از این نوشتن آن دیگری که زیباتر هم باشد سخن می‌گویم، به‌نظرم به‌وضوح، ترجمه درگیر همان خطر و همان شانسی است که شعر گرفتار آن است. چطور «شعر» را ترجمه کنیم؟ و چطور یک «شعر» را؟

با بهترین آرزوها

ژاک دریدا